

حوار في مركز الشرطة

گفتگو در مرکز پلیس | عادل اشکیبوس



در این صورت با شما تماس می‌گیریم.

حمید: اَتَعْبِتُكَ، شُكْرًا جَزِيْلًا.

حمید: شما را به زحمت انداختم، خیلی متشکرم.

الضابط: لا شُكْرَ عَلَيَّ وَاجِب.

افسر: وظیفه‌ام است، تشکر لازم نیست.

(يُخْرِجُ حمید و فرید من مركز الشرطة و عند الباب يَرِي حمید رجلاً يَحْمِلُ فِي يَدِهِ جَوَازَ سَفَرٍ وَيُعْطِيهِ لِشُرْطِي الاستعلامات).

(حمید و فرید از مرکز پلیس خارج می‌شوند. کنار در حمید مردی را می‌بیند که گذرنامه‌های در دست دارد و آن را به افسر

اطلاعات می‌دهد.)

حمید: يا إلهي! جَوَازَ سَفَرِي! وَجَدْتُهُ!

حمید: ای خدا، گذرنامه‌ام! پیدایش کردم!

يا أخي الجوازُ الَّذِي يَبْدُكَ هُوَ جَوَازَ سَفَرِي.

ای برادر، گذرنامه‌های که در دست شماست، گذرنامه من است.

الرجل: وَجَدْتُهُ فِي مَتَجَرٍّ. تَفَضَّلْ خُدُّهُ.

مرد: آن را در مغازه‌ای پیدا کردم. بفرما آن را بگیر.

حمید: شُكْرًا، رَجَاءً تَقَبَّلْ مِنِّي هَذِهِ الْإِكْرَامِيَّةَ.

حمید: متشکرم. لطفاً این مژگانگی را از من قبول کن.

الرجل: لا يا أخي. شُكْرًا عَلَيَّ تَفَضَّلْكَ.

مرد: نه برادر من، از لطف شما سپاس گزارم.

لَكِنْ أَنَا عَمِلْتُ يَواجِبِي.

من به وظیفه‌ام عمل کردم.

و لا أَقْبَلُ عَلَيْهِ أَجْرًا.

و مزدی به خاطر آن نمی‌خواهم.

حمید: جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا! أَحْسَنْتَ!

حمید: خداوند اجرتان دهد! آفرین!

حمید: یادم نمی‌آید. مشغول خرید هدیه در بازار بودم.

رُبَّمَا وَقَعَ مِنِّي فِي أَحَدِ الْمَتَاجِرِ.

شاید در یکی از مغازه‌ها از دستم افتاده است.

الضابط: هَلْ سَرَقُوهُ مِنكَ؟

افسر: آیا آن را از تو دزدیده‌اند؟

حمید: لا، لَيْسَ هَكَذَا. بَلْ حَادِثٌ فَقْط.

حمید: نه این‌طور نیست، فقط یک حادثه بود.

الضابط: اتَّصِلْ بِنَا عَدًّا أَوْ بَعْدَ عَدِّ.

افسر: فردا یا پس فردا با ما تماس بگیر.

رُبَّمَا يَجِدُ شَخْصًا جَوَازَكَ وَيَأْتِي بِهِ.

شاید کسی گذرنامه‌ات را پیدا کند و آن را بیاورد.

فَتَنْصِلْ بِكَ.

حمید: مِن فَضْلِكَ أُرِيدُ أَنْ أَبْلُغَ عَن صَيَاحِ جَوَازِ

سَفَرِي.

حمید: می‌خواهم گم شدن گذرنامه‌ام را اطلاع دهم.

الضابط: اَكْتُبْ فِي هَذِهِ الْاسْتِمَارَةِ اسْمَكَ وَ اسْمَ أَبِيكَ

و جَدَّكَ

افسر: در این فرم، اسم خودت، اسم پدرت و پدربزرگت

و اسْمَكَ الْعَائِلِيَّ وَ تَارِيخَ وَصُولِكَ مِنَ الْإِيرَانِ وَ مَحَلَّ

إِقَامَتِكَ.

و نام خانوادگی‌ات و تاریخ رسیدنت از ایران و محل اقامتت را

بنویس.

و الآن قُلْ لِي «كَيْفَ ضَاعَ جَوَازُكَ؟»

و حالا به من بگو چه‌طور گذرنامه‌ات گم شد؟

حمید: لا أَتَذَكَّرُ، كُنْتُ مَشْغُولًا بِشِرَاءِ الْهَدَايَا فِي السُّوقِ

